

میشد و بناپارت عمدا خود را نشان نمیداد غالباً دو روز می گذشت و نیکول امپراطور را نمیدید این بازی قائم شدنك هودسون لو را بعذاب انداخته و هر روز از دار الحکومه بلونگود می آمد که صاحب منصب مزبور را امر بدقت و ممارست بدهد بالاخره حاکم نزد موتولون آمده و صاف و پوست کنده گفت : آقا ! يك جواب بدهید یا آری یا نه !

آیا بناپارت کماکان نمی خواهد صاحب منصب کشيك و طيب را به بیند ؟

موتولون برخلاف برتران می خواست با حاکم رابطه خوبی داشته باشد بهودسون لو گفت که بناپارت هرگز حاضر نیست مثل یکنفر محبوس خود را نشان بدهد و اینکه امپراطور از منزل خارج نمیشود بواسطه کسالت مزاحی است که او را بستری نموده است

(لو) شمه از (اوهارا) صحبت کرده و گفت در غیاب او دو مراسله نظنونی برای او بجزیره رسیده است

موتولون اتهام توطئه و آتریکی که از طرف فرانسویها تهیه شده باشد رد نموده و گفت امپراطور هرگز در فکر فرار نبود، است مذاکره بین (لو) و موتولون ادامه یافت . لو از عقیده و

و روحیه بناپارت نسبت بالکلیسا شکایت نمود و موتولون این امر را منسوب بلاسکاس نموده و گفت که مشار الیه در بسیاری از موارد روابط لونگود و انگلیسا را تیره و تار نموده است

نیکول کماکان از ندیدن بناپارت شاکی بود و هودسون لو در خلال ماه اکتبر چندین مرتبه بلونگود آمده و با موتولون صحبت کرده و راجع بتمام نکات مورد اختلاف صحبت نمودند

موتولون میگفت که مقرراتی که شما وضع نموده اید قاهره و بیناپاره

است . لو معذرت میخواست و میگفت من ناچارم که اوامر لندن را اطاعت کنم و شما بایستی نیکول را بکنفر قراول و نگاهبان ندانسته بلکه او را رفیق خودتان بدانید امپراطور میتواند در تمام نقاط جزیره بدون محافظ گردش کند مشروط بر اینکه یکساعت قبل از وقت به نیکول اطلاع بدهد .

موتولون از طرف بناپارت میگفت :

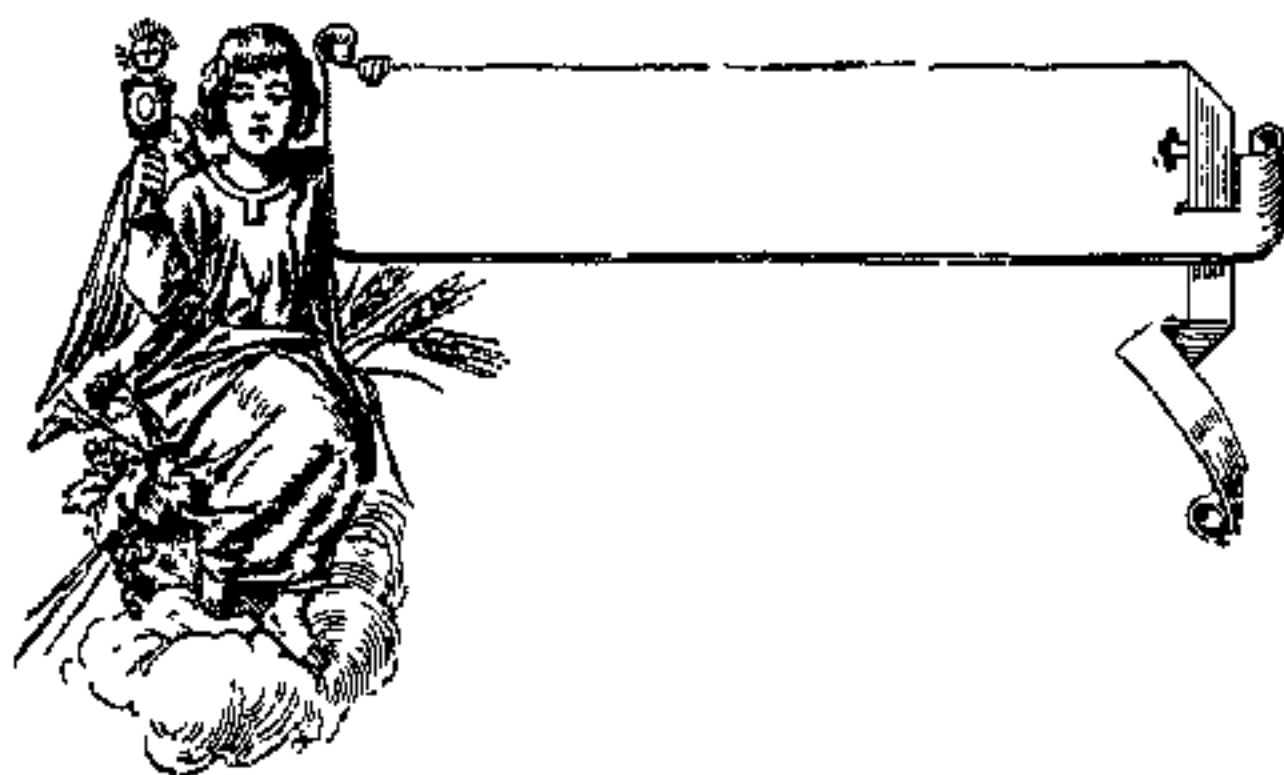
من از منزل خارج خواهم شد و بطیب خاطر سواری خواهم نمود زیرا لازمه صحت مزاج من میباشد و زندگی ۹ ماه اولیه ورودم را در جزیره سنتهلن تجدید خواهم کرد ولی قبل از همه چیز بایستی نسبت بمن اطمینان و اعتماد داشته باشند و برای زندگی من اسلوب نایب و معینی که مطیع و هوا و هوس زمامداران جزیره نباشد فراهم شود باین معنی که بدانم فردا هم میتوانم مثل امروز زندگی کنم و بالتیجه قادر باشم که بر کرامی برای زندگی و مشغله خود تهیه نمایم خلاصه اینکه انتظامات برقرار شده همیشه باقی بوده و تغییر پذیر نباشد (لو) جواب میداد که من وظیفه دقیقی دارم اگر اهمال نمایم و یا عقیق بخرج دهم در هر دو حال مورد شماتت خواهم بود بنا بر این نظامات موجوده را تغییر نمیدهم زیرا نظامات مزبوره قانون و اساس انجام وظیفه من است

موتولون باز هم من باب مسالمت میگفت که در بعضی موارد حرکات (لو) در خور تمجید است که خود بناپارت هم نسبت به پاره از توجهات هودسون لو متأثر شده است .

ولی تمام این صحبتهای مسالمت آمیز نمیتوانست طرفین را آشتی دهد و تراضی بعمل نمی آمد
ناپلئون از قبول طیبی که از طرف هودسون لو تعیین شده بود

اعتناع می کرد و در عین حال خود را به صاحب منصب کشيك
نشان نمی داد

حاکم هم بنوبه خود دست از توقعات خویش بر نمی داشت
چنگی که از دو سال باین طرف بین حاکم و بناپارت تولید شده
و آزادی و صحت مزاج بناپارت و کبر و نخوت باتهورست لرد
اول کابینه انگلستان و ترس و وحشت لو ملعیه آن بود که امکان
دوام داشت و بالاخره منتهی بوقایع مرگ بناپارت شد که در فصول
آینده کتاب ذکر خواهیم کرد



وصیت نامه



بل از اینکه بشرح گذارشات آوریل سال ۱۸۴۱

پردازیم بقارئین یاد آور میشویم که در

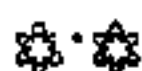
سال ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰ در لونگود واقعه

که قابل ذکر باشد بنظر نرسیده و مهمترین واقعه عزیمت مادام

موتولون بارویا بوده است ما بر این از شرح گذارش یکنواخت این

دو ساله صرف نظر کرده و ایام آخر بناپارت را بنظر خوانندگان

محترم می رسانیم



مرض بناپارت که سابقا از آن نام بردیم گاهگاهی باو فرصت

میداد که بخود آید و این تناوب کسالت اطرافیان بناپارت را امیدوار

بمعالجه مینمود ولی خود او میدانست که خواهد مرد

در همان مواقعی که صاحب منصبان و مستخدمین خود را دلداری

میداد و بایداری و استقامت آنها را تشجیع میکرد و با بطمع منافع

آنیه و مستمری و غیره وفاداری ایشان را تحریص مینمود شخصامی

دانست که روزهای آخرین عمر او فرا رسیده است ولی مرگ را تا

باین اندازه عجول تشخیص نداده بود

حالا مرگ را بچشم خود می بیند عفریت موت از درب وارد

شده و خود را بنظر او رسانیده بود

این عفریت هائل اگر برای مخفی نمودن خود در مقابل دیگران پرده پوش بود در عوض مقابل بناپارت عریان جلوه نموده بود بناپارت جلو آمدن و نزدیک شدن او را می بیند ولی وحشت بر او عارض نمیشود روحش باضطراب نمی افتد و هیچگونه قشعریزه اندام او را متزلزل نمی نماید .

صدای قدمهای عفریت مرك در گوش بناپارت طنین می اندازد او صدای قدمهای این تازه وارد را می شناسد و می شمارد آری او که در ادوار زندگانی خود این همه از حیات برخوردار شده اینك روی از مرك بر نمیگرداند و حالا كه تمام آن لذات و برخورداریهای زندگانی از او سلب شده حالا که تمام دوستان از او کناره نموده اند حالا که اطرافیان باو خیانت کردند حالا که یکه و تنها است مرك یكنا دوست اوست و اوست که ویرا نجات خواهد داد . مرك بجهدال جان فرسای روح قادر و توانائی چون روح بناپارت که با یکاری و رکود ساعات عمر خود در چنك است و شاهدهی هم در این معرکه نیست که مراتب شكنجه او را مشاهده نماید خاتمه خواهد داد .

بناپارت بادیستاری مرك از این محبس محقر یعنی ستهلن فراری خواهد شد و دست قدرت زندانیانهای خود را کوتاه خواهد نمود نه تنها از چنك پاسبانان فرار خواهد کرد بلکه از چنگال روح خود و از سیطره شخصی خود نیز مستخلص خواهد گردید

مرك صلح و آرامش ابدی و آزادی ابدی باو خواهد بخشید و دیگر سیر هودسون لو قادر باخلال این آزادی نخواهد بود روز ۱۳ آوریل سال ۱۸۲۱ بموتولون دستور داد که درب اطاقش را از داخل قفل کند و سپس با کمال سکون و استراحت به

تاز بالش تخت خواب خود تکیه داده و جملات ذیل را به مونتپولون
املاء نمود:

« من عیسوی هستم و دارای مذهب کاتولیک رومی می باشم و
بهمین مذهب ~~که~~ پیش از پنجاه سال قبل از این متولد شده ام
می میرم »

در اینجا بناپارت مذهب کاتولیک را برسمیت شناخت و با این
که در زمان حیات خود کلیسا را مخدول نموده درهم شکست هرگز
با روح کلیسا و کاتولیکی خصومت نداشته است و اینک که در شرف
احتضار است قانون کلیسا را می پذیرد و در پرتو روشنائی مرک این
قانون را برای بشر و برای حفظ حیات اجتماعی لازم میدانند .

در دنباله جمله اول چنین املاء کرد :

« تمایل من این است که خاکستر من در ساحل رودخانه سن
و در میان این ملت فرانسه که آن قدر او را دوست داشته ام استراحت
نماید » .

این آرزوی بناپارت يك آرزوی سیاسی بود و خود او می
دانست که بعد از مرگ او بلافاصله مسئول وی را اجابت نخواهند
کرد ولی آتیه را خیلی وسیع و دنیارا خیلی منحول میدید این آرزوی
بناپارت بمنزله سلام مردانه يك محبوس شاهانه میباشد ~~که~~ بطرف
فرانسه حواله گردیده و تا امروز هم قلب هر فرانسوی را بارتعاش
در می آورد .

باز چنین دیگه نمود :

« من همیشه از داشتن زن عزیزم ماری لوئیز مباحی بوده ام
و تا آخرین لحظه حیات با بهترین احساسات صمیمانه یاد بود او را
حفظ خواهم کرد »

بنابارت در موقعیکه این جمله را راجع به زوجه اش ماری لوئیز دیکه میکرد برای تلفظ آن زحمت زیادی بر خود هموار نمود زیرا این زن ویرا ترك کرده و در متقی با او همراهی نکرده بود ولی در موقع ادای جمله دیگری که برای پسرش وپسر این زن مینویسد تلخی جمله اول را فراموش می کند زیرا میداند که پس از مرك او این زن نسبت به وی ترحم خواهد داشت و خطایاتی که در زمان زوجیت مرتکب شده با حفظ و حراست طفل و بچه مشترك آنها جبران خواهد نمود پس بموتوان گفت که برای زوجه اش چنین بنویسد :

« از زوجه ام خواهش می کنم که پسر مرا حراست نماید و از خطرانی که در زمان طفولیت او را تهدید مینماید حفظ کند .

پسرش که فرزند ماری لوئیز است و نزد مادر خود در دربار اطریش زندگانی می کند در حال حاضر محصل کوچکی است که اطرافیان وی با نهایت جدیت سعی دارند که او را يك شاهزاده اطریشی باریاورند اینست که بنابارت تعلیمات اصلیة ذیلرا که شاهزاده زندگانی طفلش خواهد بود برای وی می نویسد :

« به پسرم توصیه می کنم همواره بخاطر داشته باشد که او يك شاهزاده فرانسوی است و هرگز آلت دست کسانی که فرانسه را تحقیر مینمایند نشود پسرم هرگز نباید بهیچ عذر و بهانه و دستاویزی با فرانسه به جنگد و یا آن را از پای در آورد او باید شعار مرا همیشه قبول کند که « موجودیت ما فدای فرانسه می باشد .

بنابارت شاید در حین نوشتن این سطور تصور دیگری

را هم از خاطر می گذرانند و فکر می کنند که همین جمله در سال‌های بعد در بفرانس را بروی پسرش خواهد گشود و وی را براریکه سلطنت تکیه خواهد داد

اینک روی خود را بطرف جلادان و مجریان شکنجه خویش بر میگردداند یکمرتبه دیگر ملت انگلیس (ملت بزرگی را که هرگز تقبیح نکرده است) بر علیه اولیای خود و مظالم آنها برمی انگیزاند و به آنها می گوید که من به دست خود پسندی اولیای امور انگلیس بقتل رسیدم و عنقریب ملت انگلیس انتقام مرا خواهد کشید .

بنابارت کسانی را که باو خیانت کرده اند می بخشند ارمونت اوژرو ، تالیران ، لافایت را عفو مینماید و سپس بمادر و بخانواده خود خطاب نموده بعدا با کمال تاثیر تحریر حکایاتی که باو نسبت میدهند خصوصا (رساله منت هلن) را تکذیب میکند

حالا نوبت تقسیم میراث مادی رسیده و خوب است به پیشیم که پسر خود چه تخصیص میدهد ...

پسرش محتاج پول نیست و بهمین جهت بنابارت پسوای را به او اختصاص نخواهد داد آیا وارث ناپائون بنابارت ثروت را برای چه می خواهد ؟

برای این وارث تنها نام ناپائون کافی است ولی از نگاه نظر عشق فرزندی و از لحاظ این که بابک سلسله عوامل و وسائلی که بعدها افتخارات پدر را بیاد پسر بیاورد او را در سیطره نفوذ خود داشته باشد و خصوصا برای اینکه در سایه این عوامل و وسایل عقاید سوئی را که در ذهن فرزندش کاشته اند از بین برد و پس از مرگ هم با روح و فکر خود بر او حکم فرمائی نماید وصیت

می کند که تمام اشیاء خصوصی او و تمام چیزهایی که در خدمت شخصی وی بوده است به پسرش تسلیم نمایند اشیاء خصوصی بناپارت از اینقرار است :

شنای که در جنگ مارانسکو بر دوش داشت - انفورمهای او
چکمه ها - البسه زیرین و جامه ها - دو تخت خواب - فری - اسلحه
های سرد از قبیل شمشیر جنگ اوسترلیتز و شمشیر سوئیسک - اسلحه
های آتشی از قبیل طباچه ها و تفنگها - زینها - فرامین و مهرها -
آلات و ادوات طلا - دوربین جنگی او - ساعت کوچک طاقچه -
ساعت شماته فردریک دوم - ساعت های جیبی - ظروف نقره - روشوئی
- سرویس چینی سور - بهترین کتابهایش .

مارشال برتران و موتولون سرداران او و وینیالی و مارشان و
و علی و نوروزا که مستخدمین او هستند و در جزیره ستهلن با او
اقامت دارند باید هر يك قسمتی از این اسباب را نگاهداری و محافظت نموده
و وقتی که پسرش بدن شانزده سالگی رسید اسبابها را با او تسلیم نمایند
(صورت این اسبابها در بند الف که منظم بوصیت نامه بناپارت بوده
است بدقت ثبت میباشد)

درخاتمه این شرح روی به پسر کرده و میگوید . « امیدوارم
این ارث کوچک برای پسرم خیلی عزیز و گرامی باشد زیرا همواره
خاطره پدری را که سراسر گیتی بدو معترفند بیادش خواهد آورد »
بناپارت برای تمام اعضاء خانواده خویش یادگارهایی تخصیص
داده بهادرش يك چراغ نقره کوچک که معمولاً آنها موقع خوابیدن
روشن میکنند اعطا کرد به (فش) جعبه نواله خود را بخشید به
کارولین و هورتانس قابیچه داد به ژروم يك قبضه شمشیر (یعنی يك
دسته شمشیر) تقدیم نمود

به اوژن يك شمعدان مینا واگذار کرده و مقرر گردید ~~که~~
زوجه اش ماری لوییز نیز جابه ها و سایر لوازم طور بافت و زری
او را دریافت نماید

هریک از اعضای خانواده او علاوه بر یادگارهای فوق بایستی
چند تار از کیسوی او را نیز برسم یادگار اخذ کنند
لادی هلاند انگلیسی که یکی از خانمهای بریتانیائی بوده و از
تابلئون حمایتهای زیادی کرده بود بزوجه خویش يك کلیه مینا دریافت
نمود کلیه مینای مزبور جزو نوادر زینت آلات قدیم و از طرف پاپ
پی ششم به بنابارت بخشیده شده بود .

بطوری که ذکرش سابقا بمیان آمد بنابارت در انگلستان مبلغی
پول نقد داشت خود او تصور میکرد که در بانک لافیت انگلیس شش
مليون فرانك پول دارد ولی در حقیقت بیش از نصف این مبلغ نبود
زیرا بنابارت قبل از محبوسیت خود مبلغ سه مليون و هشتصد و بیست
هزار فرانك در مؤسسه لافیت ودیعه سپرده بود که چهار صد هزار
فرانك هم تقع بدان تعلق میگرفت در سالهای آخر اسارت حسب -
الامر بنابارت مبلغی از این وجوه باشخاص مختلفه پرداخته شده بود
که شرحش گذشت و رویهمرفته بانک لافیت خود را سه مليون و یکصد
و چهل هزار فرانك مدیون میدانست امپراطور مبلغ ودیعه را بتفاوت
قیمتین تفرات خود قسمت کرد

بیش از همه ژنرال موتولون دریافت کرد بنابارت در وصیت
نامه خود نوشت که نظر بخدمات و وفا داریهای شش ساله ژنرال
موتولون و زوجه او و نظر باینکه در تمام این مدت با يك عشق و
علاقه (فرزندى) از من مواظبت کرده است و پاس خسارتهاى که بواسطه
همراهی با من بر او وارد آمده است مبلغ دو مليون فرانك از ودیعه

خود را باو می بخشیم .

کران مارشال برتران بیش از پانصد هزار فرانک دریافت نمود
شاید امپراطور از تصمیم سابق مارشال برتران دایر بهزیمت از سنتپن
و قطع رشته علاقه نسبت بمحبوس شاهانه دلگیر بود ولی تعجب در
اینست که چگونه سایر خدمات کران مارشال را فراموش کرد و
بخاطر نیاورد که وی چندین سال در جزیره سنتپن با عیال و اطفال
خود گذرانیده و بین وظیفه خانوادگی و وظیفه دوستی همواره علاقه
زیادی نسبت باهیمراطور ابراز میداشته است

در وصیت نامه که از بنابارت باقی مانده و با یک جمله ساده و
بدون ابراز هیچگونه محبت مبلغ پانصد هزار فرانک به کران مارشال
واگذار گردیده و در عوذر مارشان اطاقدار امپراطور نه تنها معادل
کران مارشال یعنی در حدود چهار صد هزار فرانک دریافت
کرد بلکه امپراطور در طی وصیت نامه از او تشکر نموده و می
گوید خدماتی که مارشان برای من انجام داده است نظیر محبتهای
یک نفر دوست فدائی میباشد

وین یالی کشیش و علی و (پیرون) و (نوروزا) صد هزار
فرانک و آرشامبولت پنجاه هزار فرانک و کورسوت و شاندایه بیست
و پنجمزار فرانک دریافت داشتند

بقیه وجوه بتقسیمات صد هزار فرانکی بین اشخاصی که در
زمان جوانی بنابارت زیر بازوی او را گرفته و باو کمک کرده اند
از قبیل (کوستاوی باستلیکا) و (یوگچی دو آلاوو) و کسانی که
نسبت باو وفا دار مانده بودند از قبیل لاسکاس و پسرش و لاوالت
و (لاری) و برابری و کانل ماریوت و بارون بیگنون قسمت شد
برای بعضی از این اشخاص علاوه بر پول سلام و ادعیه هم فرستاد

و مثلا لاری را چنین توصیف مینماید .
« لاری با تقوی ترین مردانی است که در مدت عمر
خود دیده ام »

به کنل ماریوت میگوید :

« من از او تقاضا دارم که کماکان به خدمات ادبی خویش
در راه مدافعه از اقتضارات قشون فرانسه ادامه داده و متهمین و
کذابان را مخدول نماید »

برای بارون بیگنون چنین مینویسد :

« از او تقاضا دارم که تاریخ دیپلوماسی فرانسه را از سال ۱۷۹۲
تا سال ۱۸۱۵ برشته تحریر در آورد »

بر طبق وصیت نامه اگر پولی باقی بماند و یا بعضی از
وراث حاضر به دریافت سهمیه خود نشدند مقرر است که وجه
مزبور را به مجروحین جنگ و اترلو و یا به سربازان جزیره
آلب بدهند .

بنابارت به این طریق مدت دو ساعت برای موتولون املاء
میکرد و پس از اینکه املاش تمام شد از موتولون تقاضا نمود که
مرقومات را برایش بخواند و قبل از این که موتولون برای خواندن
دهان را بگشاید گفت :

آیا میخواهید که بیش از این بشما بدهم ؟

موتولون جوابی نداد بنابارت گفت بروید آنچه که به شما

گفته ام بآه نویس نمائید و نزد من بیاورید که بخوانیم و ضمنا مارشان
را هم نزد من بفرستید . . خیر ! کراوند مارشان بر تران را
احضار کنید .

امشب هوا مساعد و خوب است بنابارت قدری استراحت نموده

و می خوابد و صبح که از خواب بر می خیزد قدری صرف غذا نموده و دیگر حالت استفراغی که از چندی باین طرف باو دست میداد به او دست نمی دهد مجدداً با تفاق موتولون در اطاق خود متحصن شده و شروع به دیکنه کردن میکند (مرض بناپارت را بعد از ذکر خواهیم کرد) این موقع بناپارت بیاد املاک خصوصی و عمارات و خانه ها و اثاثیه و جواهرات و ظروف طلا و نقره خود می افتد که در فرانسه بجای مانده است بناپارت این قسمت از دارائی خود را که صرفه جوئی ایام سلطنتش بوده است به دوست میلیون فرانک بر آورد می کند .

ولی در این موقع خانواده بوربون در فرانسه سلطنت دارند و معلوم نیست که ضمیر بناپارت راجع به این املاک چه می گذرد آیا بوربون ها املاک او را به وی مسترد خواهند کرد؟ بقول خود او هیچ قانونی در دنیا وجود ندارد که وی را از املاک و صرفه جوئی های شخصیش محروم نماید .

یک مرتبه وارد دریای تفکرات دور و دراز خود می -
گردد ولی کی است که از آینده مستحضر باشد و شاید تصمیماتی که امروز اتخاذ می کند علی رغم نظریه حکومت فعلی فرانسه در ایام آتیه اجرا گردد علیهذا به وسیله موتولون چنین می نویسد :

من نصف املاک و دارائی خصوصی خودم را بصاحب منصبان و سربارانی می دهم که امروز حیات دارند و در جنگ هائی که خلال سنوات ۱۷۹۲ الی ۱۸۱۵ دوام داشته است برای افتخار و استقلال ملت فرانسه جنگیده اند .

و نیم دیگر از دارائی خود را به شهرها و قراء و قصبات

آلزاس - لورن - فرانسه کوتاه - دوفینه که در مواقع تهاجم قشون
اجنبی خسارات عظیم دیده اند می بخشم از این مبلغ بایستی
یک میلیون به شهر (برین) و یک میلیون دیگر به شهر مری
پرداخته شود .

بنابارت با خود فکر می کند که هدایا و این بخشش هائی
که در حال حاضر بواسطه زهامداری طایفه بوربون به صاحبان آنها
نخواهد رسید در هر حال هدایای شاهانه و مردانه است که روح
فرانسویان را تکان خواهد داد و در آتیه برای ابقاء خاطرات او کمک
بزرگی خواهد کرد

بنابارت و قتی که از بذل و بخشش و هدایای خیالی قانع گردید
بطرف مسائل حقیقی توجه نموده و چنین نوشت
من کنت های ذیل !

« موتولون - برتران - مارشان (!) را ؛ ای اجرای وصیت نامه
خود تعیین مینمایم »

حسب الظاهر امپراطور در این جمله مارشان اطافدار را هم جزو
کنت ها بشمار آورده و عنوان او را نظیر عنوان سرداران خود تلفظ
کرده بود موتولون در همان موقعی که مشغول نوشتن جمله مزبور
بود تصور نمود که بمعنای عبارت بر خورده و از آنجائیکه خدمات
و فداکاریهای مارشان را در باره امپراطور سنجیده بود خم « ابرو
نیاورده و ایراد نگرفت

(ولی بایستی به خاطر آورده که بنابارت لقب کنتی را بمارشان
اطاق دار نداده بود و در متن وصیت نامه بین اسم مارشان برتران
و مارشان یک ویرگول مشاهده میشود که «الصراحه این دو از یک
دیگر مجزا نموده و بالتبجه لقب کنتی را از مارشان اطلاق دار

منتزع می نماید ولی پس از فوت امپراطور اطلاق دار او این جمله را دست آویز قرار داده و مدت چهل سال دیگر عنوان کنتی را به خود بست و بالاخره در هفتم آوریل ۱۸۶۹ ~~که~~ موقع سلطنت ناپلئون سوم بود رسماً فرمان کنتی را بخود دریافت نمود این لقب بعداً نصیب داماد او مسیو دسمازبر شد و امروز هم نواده های مارشان دارای لقب کنتی هستند)

در این موقع بناپارت بموتولون دستور داد که کاغذ ها را تا نموده و کنار بگذارد زیرا موقع رسیده بود که دکتر آرنورت طیب بناپارت بحضور پذیرفته شود دکتر مبادرت بمعاینه بناپارت نموده و بقراری که سیر هودسون لو در خاطرات خود مینویسد پس از خروج دکتر موتولون به او ملحق شده و سؤال کرده بود که آیا کبد بناپارت صدمه ندیده است دکتر جواب داد که من هیچوجه در کبد و تصلب و یا تورمی ندیدم ام دکتر آرنورت طیب قشون ساحلوی انگلیس در جزیره سنت هلن بود و پس از معاینه امپراطور از وی تقاضا کرد که یک طیب دیگری را بیالین خود پذیرد که تجدید نظری در اعضاء او بنماید بناپارت از قبول این پیشنهاد امتناع نموده و گفت شما نباید مرا نظیر سربازان قوج خود بدانید و بعداً شمه از قشون انگلستان صحبت کرده و چند نفر از سرداران آنها می جمله ژنرال مالبروکت را مورد تحسین قرار داد و گفت من می خواستم شرحی راجع بجنگهای او بنویسم دکتر در این گفته مردد گردید و بناپارت برای اثبات مدعی اطلاقدار خود را فرستاده که دو جلد کتاب (کوکس) را که چند ماه قبل اسپنسر نؤ مالبروکت برای بناپارت فرستاده بود نزد او میاورد زوجه مارشال برتران چند فصل از این کتاب را از زبان اسکلیسی بزبان فرانسه

ترجمه کرده بود .

پس از اینکه کتابها حاضر شد بناپارت هر دو جلد را بد کتر داده و گفت بگیریید ! من مردان شجاع را دوست میدارم و این دو کتاب را در کتابخانه خودتان بگذارید

و پس از يك لحظه تامل مجددا لب به سخن گشوده و گفت من بزودی مراسله به نایب السلطنه انگلیس و وزیرای شما خواهم نوشت آنها خواهان مرك من بودند و اینك موقع انجام آرزوی ایشان فرا رسیده است تمایل من اینست که جسد من درقرانسه بخاك سپرده شود و میدانم که دولت شما با این تسمیم مخالفت خواهد ورزید ولی قبلا به او اخطار می کنیم که اگر قبری برای من آماده نماید این مزار برای انگلستان شرمساری زیادی بار خواهد آورد زیرا مظهر روح انگلیس یعنی (جون بول) از مزار من خارج شده و کبر و نخوت بخود پسندی انگلیس را در هم خواهد شکست اعقاب شما جلادی رجال فعلی انگلیس را انتقام خواهند کشید و وزیرای شما با مرك های شدیدی جان خواهد سپرد

(تعجب در اینست که یگی ازوزرای انگلیس که بزرگترین دشمنان بناپارت بود یعنی کاستلراك یکسال پس از مرك بناپارت باتیغ دلاکی سرخود را برید)

دکتر آرنوت شاید بجهت اینکه از طرف سیر هودسون لو مجاز نبوده است کتاب ها را همراه نبرد ولی بناپارت بوسیله صاحب منصب کشیک عمارت لونگود کتاب ها را برای مازور جاکسون که کفیل فرماندهی فوج بیستم پیاده نظام انگلیس (مامور جزیره سنت هلن) را داشت فرستاد

بناپارت متوجه نبود که این اظهار انسانیت را انگلیسها با چه

وقامت و بی شرمی تلفی مینمایند

و سیر هودسون او برای ناسزا گفتن با امپراطور چه نقشه کشیده است .

سیر هودسون او توسط جا کسون کتابها را برای صاحب منصب کشیک لونگود پس فرستاد و گفت ما این کتابها را قبول نمیکنیم زیرا در آنجا عنوان ژنرال بناپارت را امپراطور تلفظ نموده اند صاحب منصب کشیک با تمام ترسی که از ما فوق داشت راضی نشد که کتابها را به بناپارت پس بدهد و از سمت صاحب منصبی کشیک استعفا داده و بجای او کاپیتن کروکات نامزد شد

شب چهاردهم الی شب پانزدهم برای بناپارت لیالی سختی بود امپراطور سه مرتبه استفراغ کرد و قرعات نبضش ضعیف شده و يك عرق سرد و لزجی سرپای او را مرطوب نموده بود موتولون و مارشان لباس های او را عوض کرده و با بطریهای آب گرم بدنش را گرم نمودند

مقارن صبح پس از اینکه چند ساعت با عدم استراحت خوابید از خواب بیدار شده و حال خود را بهتر دید مقداری آبگوشت مصرف نموده و يك شربت مقوی هم که از طرف دکتر تجویز شده بود نوشید .

بناپارت این شربت را بسختی هضم میکرد و در همین روز به مارشان اطاقدار خود دستور داد که صورت اناثیه نقره و چینی و اناثیه دیگر او را بردارد و سپس به موتولون اظهار داشت که وصیت نامه او را بخواند که شخصا رونویس نماید

بناپارت برای اینکه بتواند وصیت نامه خویش را بنویسد روی تخت خواب نشسته و به پشتی تکیه داده و يك ورق مقوا را زیر کاغذ

گذاشته بود که جای میز تحریر را بگیرد

موتولون باین او پا ایستاده و دوات را بدست گرفته و وصیت نامه را میخواند دو مرتبه در حین تحریر حالت تهوع بامپراطور دست داده موتولون ناچار شد که مارشان را بکمک بخواند متفقا پا های امپراطور را با حوله های گرم پوشاندند و بناپارت برای اینکه جهت تکمیل تحریر وصیتنامه قوتی داشته باشد قدری شراب خواست با اصرار زیادی که موتولون و مارشان معانت نمودند مع الوصف يك فنجان شراب نوشید و يك قطعه نان بیسکویت در فنجان شراب زده و تناول کرد

موتولون استدعا کرد که امپراطور استراحت نماید و اظهار داشت که اعلیحضرتا این چه عجله ای است که برای تحریر این اوراق دارید ؟

بناپارت سر را تکان داده و گفت فرزند من ! وقت آن رسیده است که من وصیت نامه خودم را تمام کنم خودم از حال خویش بهتر خبردار هستم .

اصولا بناپارت در نوشتن عاجز بود کمتر اتفاق میافتاد که چیز بنویسد و همیشه مطالب خود را بدرباریان و منشیان املاء میکرد و آنها می نوشتند ولی در آن روز تا سه ساعت بعد از ظهر مشغول تحریر و گاهگاهی که دستش خسته میشد تأمل کرده و مجدداً به نوشتن مشغول میشد

دکتر آرنوت که یکمرتبه دیگر بناپارت را دید هیچان زیادی در او احساس نموده و پس از اینکه موضوع نوشیدن شراب را هم شنید امپراطور را بر حذر نمود که شراب نوشد و گفت برای شما نوشیدن شراب مثل اینست که روغن روی آتش بریزند

بنابارت در مقابل این نصیحت از دکتر آرنوت سؤال نمود که وضع مزاج من در نظر شما از چه قرار است و بعبارة آخری شانس حیات و ممات من تاچه اندازه است؟

آرنوت قدی مردد گردیده و گفت گرچه حالت مزاجی شما سخت است ولی من امیدواری زیادی به معالجه دارم

امپراطور گفت دکتر! شما حقیقت را بمن نمیگوئید و در این کتمان قاصر میباشید... و بعد بیاد لاری جراحی که در پیئدیم نزد او بود افتاده و گفت حقیقتاً اگر قشون بخواهد بنائی بنام سپاسگذاری برپا نماید بایستی این بنا را باقتضای لاری استوار کند

شب ضعف بنپارت شدت کرد معذک راحت تر گذرانید فردا صبح از پذیرفتن طبیب امتناع ولی در حضور آرنوت روی پهلوی او نماد گذاشتند و دکتر تشخیص داد که بدن بنپارت ضعیف شده است.

دوتولون نزد صاحب منصب کشیک لونگود رفته و از او تقاضا کرد که سقف سالون عمارت را که در چند نقطه پوسیده شده است تعمیر نمایند.

از طرفی اطباء هم بقراری که هودسون لو در خاطرات خود مینویسد به (ژنرال بنابارت) توصیه کرده بودند که برای تهیه در سالون منزل نماید و در همان روز نجاران شروع بکار و تعمیر نمودند بنابارت تا سه اعت بعد از ظهر مشغول نوشتن بود زیرا لازم میدید که همان روز نوشتن وصیت نامه خود را تمام کند و پس از آن مبادرت باملاء دو (کودی سیل) اولیه خویش نمود

(کودی سیل هم یک نوع وصیت نامه ایست که از محضر باقی می ماند و همیشه بعد از وصیت نامه نوشته شده و احیاناً در مواضع وصیت نامه تغییر و تبدیل میدهد چون در

فارسی ترجمه مخصوصی برای آن بنظر نویسنده نرسید عینا ذکر شد (کودی سیلهائی که از طرف بناپارت نوشته شد برای جلوگیری دخل و تصرف انگلیسها در دارائی جزیره ستهان او بود کودی سیله میبایستی بلافاصله پس از مرگ او در جزیره سنت هلن کشوده شده و عمل شود ولی وصیت نامه بایستی در اروپا مفتوح گردد یکی از کودی سیله که بعنوان حاکم نوشته بود چنین تصریح مینمود :

« من پول و جواهرات و تفره آلات و ظروف چینی و بیل و کتب و اسلحه و بطور کلی آنچه را که در جزیره ستهان دارم بدست آقایان کنت برتران و موتولون و بدست مارشان میسپارم (

کودی سیل دوم راجع بتقسیم محتضر پولی بود که بناپارت از فرانسه همراه خود آورده و تا زمان مرگ خرج نکرده بود در اوایل کتاب گفتیم که بناپارت در موقع خروج از فرانسه سیصد هزار فرانک پول داشت که بین نوکرها قسمت کردند تا از نظر انگلیسها پنهان بماند .

در کودی سیل دوم قسمتی از این سیصد هزار فرانک را برای پرداخت انعام نوکرها تخصیص داده و پنجاه هزار فرانک به گران مارشال برتران و پنجاه هزار فرانک به موتولون و پنجاه هزار فرانک به مارشان ویانزده هزار فرانک به علی و سایر نوکرها بخشید و مقداری از این مبلغ هم مقرر شد که صرف حقوق اطباء انگلیسی و نوکرهای چینی برسد

از شب شانزدهم بناپارت در سالونی که تعمیر شده بود منزل کرد یکی از تخت خوابهای سفری بناپارت را بسالون آورده و تخت خواب دیگر کماکان در اطاق خوابش بود . روز بناپارت باطاق خوابش میرفت و بقراری که علی در یاد

داشتهای خود نوشته میگفت و قبیکه در این اطاق هشتم مثل اینست که در خانه خود اقامت گزیده ام

امشب با تبوع و تعریق گذشت با پلثون مقداری شربت کن کینا استعمال کرد و دکتر آرنوت بعد از ظهر آن روز سیر هودسون لو حاکم جزیره را ملاقات کرده و گفت من متدرجا یقین حاصل میکنم که بنیارت مبتلا بمرض هیپوکوندری شده است

در این مرض اعضای بالای شکم درد میگیرد ولی خطر فوری ندارد و اگر فعلا بهبودی حاصل نشود در سایه شکیبائی و مداومت معالجه بهبودی حاصل خواهد گردید

دکتر آرنوت تا اندازه بنیارت را مریض خیالی تصور کرده و گمان مینمود که روح او مرض را بوی تلقین کرده است و برای تایید راپرت خود اظهار میداشت که امروز و قبیکه در حضور بنیارت بودم وی در صندلی راحتی نشسته و ناگهان شروع بناله کرده و يك مرتبه ناله را قطع نمود و بعد دهان را باز کرده و لبها را جلو آورده يك لحظه با چشمان متوحش و با حالت بهت بمن نگاه میکرد

آرنوت اضافه نمود که مریض او همواره از کبد ناله دارد و دست را پهلوی خود میگذازد و میگوید که من هیچ علامتی برای مرك نزدیک در خود احساس نمیکنم ولی حالت من طوری است که اگر قدری باد بمن بخورد فوراً خواهم مرد

این راپرت دکتر آرنوت سیر هودسون لو را در اشتباه خود باقی گذاشت و مارکی دومونت شنو کمیسر فرانسه در جزیره سنتهان پس از اینکه بوسیله هودسون لو از راپرت دکتر آرنوت اطلاع حاصل مینماید بدونت متبوع خود مینویسد که مرض بنیارت هم یکی از آن زیرکیهای قدیمی اوانست که هر وقت میخواهد جلب توجه دیگران را

بنماید و با مبادرت با اقداماتی کند بدانها متوسل میگردد و ما ناخوشی
او را باور نمیکنیم



روز ۱۷ آوریل سه ساعت بعد از ظهر بناپارت موتولون را
احضار کرد امپراطور روی تخت خواب نشسته و چشمانش حالت تب
را نشان میداد

روی به موتولون کرده و گفت من فعلا عیبی ندارم ولی در
موقعی که با برتران تکلم مینمودم نزد خود فکر کردم که اجرا
کنندگان وصیت نامه من بایستی از طرف من مطالبی به پسرم بگویند
برتران از حزب اورلئان است و مفهوم مرا درک نمیکنند... آری او
که در سایه مساعدت من بزرگترین صاحب منصبان امپراطوری فرانسه
شد افکار مرا نمی فهمد بهتر اینست که نصایح خود را پسرم خلاصه
کرده و تحریر نمایم... بنویسید :

« پسر من نباید پس از مرگ من بفکر انتقام این مرگ بیفتد بلکه
بایستی از مردن من استفاده نماید »

بناپارت با نویسیله پسرش را تحذیر مینماید که پس از وصول به
اریکه سلطنت سر مشق پدرش را تقلید نکند بلکه مقتضیات عصر را
در نظر بگیرد و چنین میگوید :

« اگر پسرم بخواهد نظیر من مبادرت بچنگ کند میمونی
خواهد بود که علی العمیا از کارهای دیگران تقلید نموده است...
در هیچیک از اعصار تاریخی دو کار مشابه را در یک قرن انجام نداده‌اند
من انقلاب کبیر فرانسه را در موقعی نجات بخشودم که در شرف
مرگ بود... من سیمای انقلاب را از لوث جنایاتی که بدان منسوب
بود شستم و چنان بعالم نشان دادم که از افتخار درخشان باشد...»

من در فرانسه و در اروپا عقاید جدیدی را عرض کردم و این عقاید باز گشت نخواهد نمود»

بنابارت تمام این جوانه ها و نهالهای تازه را برای پسرش به ودیعت نهاده و بر اوست که از این نهالها ثمر برگیرد و از شکوفه آنها برخوردار شود اینجا بنابارت پسرش میگوید:

«تتها در سایه همین مجاهدت وی پادشاه بزرگی خواهد شد»
بنابارت پس از ادای این کلمات يك لحظه بناز بالش خود تکیه کرد و بعد پلك چشمها را روی هم نهاد عرق گونه هایش را مرطوب نمود سپس چشمها را گشود و با صدای آهسته و با طمانینه شاهانه عبارات ذیل را **که** بمنزله پیام غیب گو ترین پیمبران عالم برای نسل آتیه است ایراد کرد :

«مردم فرانسه باید بدانند که سلطنت طایفه بوربون دوامی نخواهد کرد گرچه آنها فرانسه را مسخر نمودند ولی قادر نگاهداری آن نخواهند بود دیگر فرانسه برای آنها و برای اصول آنها و طرز حکومت آنها آفریده نشده است هر قدر پایداری نکنند باز هم بایستی اریکه سلطنت را رها کرده متکف گردند بمحض این **که** ناپلئون مرد آن وقت است که هدایای مفید او را برای فرانسه و عالم خواهند شناخت و به خدمات او پی خواهند برد»

روی پسر کرده میگوید :

«به احزاب مملکت چندان توجهی نداشته باش آنها فقط توده ای بیش نیستند در اطراف خود تمام فراسویان لایق و کافی را جمع آوری کن و فقط کسانی را مستثنی نمای که به وطن خیانت کرده اند»

«اوه ! سربازان من ؟ سربازان جوانمرد و فداکار و شجاع من..
شاید امروز گرسنه باشید !»

قدری تأمل کرده و اضافه مینماید ؛

« بر پسرم فرض است که تاریخ بخواند و در آن باب تفکر
کند زیرا تنها فلسفه حقیقی تاریخ است بر پسرم فرض است که
تواریخ جنگ سرداران بزرگ را مطالعه نماید زیرا تنها وسیله آموختن
فن جنگ همین است »

مجدداً تأملی نموده و جمله ذیل را ادا مینماید :

« ولی تمام مسموعات و تمام معلومات اکتسابی پسرم در صورتی با
آتش مقدس - با آن عشق باطنی که مایه عظمت مردان خواهد بود توام
نشود بلا نتیجه است » (اندکی تأمل)

« من میخواهم که فرزند من خویشتن را شایسته و سزاوار
مقدرات خود بنماید »

یک جمله دیگر هم ادا می کند ولی این عبارت را برای
همراهان خود و برای کسانی که پس از مرگ امپراطور حامل پیغام
او برای پسرش میباشند تلفظ مینماید جمله مزبور اینست :

« اما اگر نگذاشتند که شما به وین رفته و پسرم را
ملاقات کنید ... »

صدایش خاموش میشود و قوایش بتحلیل رفته روی ناربالش می
افتد و ژنرال موتولون یک قاشق سوپ خوری شربت طبی به
به او می خوراند .